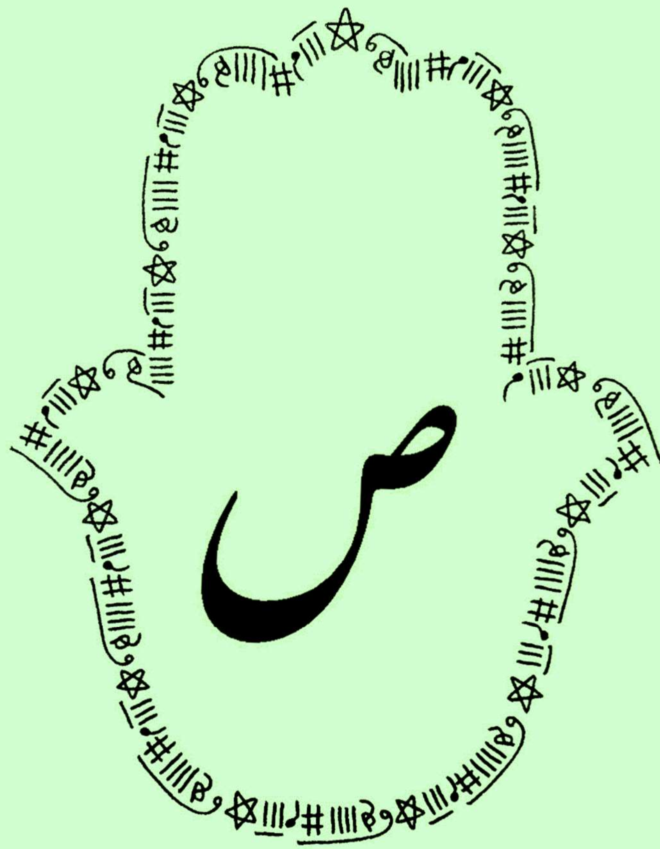
فص حکمت نقطوی در

کلمه‌ی علی محمّدی



وحید ازل

۲۹

فص حکمت نقطوی در کلمه‌ی علی محمّدی

۳۸۳

بِسْمِ اللّٰهِ الأَمْنَعِ الأَقْدَسِ

اللهُمَّ صَلِّ عَلَى نُقْطَةِ البَيَانِ بِالعِزَّةِ وَالجَلَالِ[1]

سَبِّحِ إِسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى[2]

حکمت او نُقطوی است - به معنای نقطه الهی، یعنی نقطهٔ حقیقت - زیرا که او مکمل مظهر علوی در محل ظهور محمّدی است، به اندازه‌ای که او ملخّص حقیقت ولایت است که با حقیقت رسالت تقارن دارد، درست همانطور که در

[1] خداوندا، درود باد بر نقطه‌ی بیان با عزت و جلال.

[2] یعنی: نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن <سورهٔ الأعلی، آیهٔ ۱>.

باب دوم از واحد اول بیان فارسی می‌گوید ﴿بآنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطهٔ بیان همان بعینه ظهور محمّد است در رجع آن﴾، پس اوست العلي الحمید - که در عدد مطابق با عدد مُبدع البدایع می‌باشد - به گونه‌ای که تنزیل و تأویلِ آن در سطح معانی کاملاً با هم هماهنگ هستند در او.

و اینگونه می‌توان درباره‌ی او نیز گفت که او بوده است هنگامی که آدم بین آب و گل بوده، زیرا او موطن مظهر ظهور مشیت اولی است که خود حقیقت محمّدیه است اگرچه از منظر دیگر مانند آدم جدیدی در کُوْر بیان می‌باشد زیرا که **﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، یعنی: هر روز او در کاری است** <سورهٔ الرّحمن، آیهٔ ۲۹>﴾ و **﴿إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِائَةَ أَلْفِ آدَمٍ، یعنی: به‌راستی که خداوند صد هزار آدم آفریده است﴾**.[۳] و تو می دانی که کُوْر چیست؟ خداوند متعال فرمود **﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، یعنی: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است فرشتگان و روح بدان جا فرو روند** <سورهٔ المعارج، آیهٔ ۴>﴾ این‌گونه که **﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ**

[۳] به معنای آدم ابا بشر، حدیث نبوّی نقل از ابن عربی در الفتوحات المکیّة، ۳: ۵٤۸.

يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، یعنی: و از آنِ خداست نهان آسمانها و زمین و به او بازگردانده می شود یکسره همه کارها ‹سورهٔ هود، آیهٔ ۱۲۳›﴾.

پس از این مقام معنای کلمات باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ را بفهم هنگامی که می‌گوید ﴿لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا العَالَمَ الوَاحِدَ وَتَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكُمْ، بَلَى وَاللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَأَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ، أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ العَوَالِمِ وَأُولَئِكَ الآدَمِيِّينَ، یعنی: شاید گمان می‌کنی که خداوند فقط این جهان یگانه را آفریده و فکر می‌کنی که خداوند هیچ بشری غیر از شما نیافریده است، ولی به خدا قسم، خداوند هزاران هزار جهان و هزاران هزار آدم آفریده است و تو در آخرین از آن جهان‌ها و آن آدمیان هستی﴾،[٤] پس این را بفهم زیرا اینجا "بشر" به معنای انواع مختلف و بنابراین زمان مشخص مرتبط با دوره‌ای برای هر یک از آنهاست، و مخصوصاً اینجا بفهم که آنچه را که حق در گذشته بدون حدود آفریده است در آینده هم نیز بدون حدود می‌آفریند زیرا او اول و آخر و ازلی و ابدی است، پس با نابودی یک جهان و تجدید خلق آن قیامتی است چنانچه ﴿إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، یعنی: اگر بخواهد شما را از میان می برد و خلق جدیدی می آورد ‹سورهٔ فاطر، آیهٔ ١٦›﴾ و ﴿سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، یعنی: چون

[٤] نزد مؤلف این فصّ "آخرین" همزمان به معنای "اخیرترین" هم خوانده می شود، حدیث در الصّدوق، کتاب التّوحید، ص ۲۷۷.

ارادهٔ کاری داشته باشد می گوید به آن چیز "بشو" پس می شود <سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۵>﴾، و بدان که آیهٔ اول به سطح فیض اقدس و مشیت اشاره می‌کند در حالی که آیهٔ دوم سطح فیض مقدس و اراده را بیان می‌کند.

و همچنین بدان که نزول همهٔ انبیاء و رسل بعنوان مثال قَدَری از فیض اقدس متجلی از مشیت الهی بوده و محقق به نور فیض مقدس صادره از اراده الهی و متعین به اعیان ثابته هست برای تمام اشیاء خلق به وجود عینی به طوری که هر ظهور حق حقیقت مؤمنان صادق را از تنزیل به تنزیل نابود و تجدید خلق می‌نماید، همانطوری که تنزیل موسی علیه‌السلام نابود و تجدید خلق کرد تنزیل ابراهیم علیه‌السلام را، و تنزیل عیسی علیه‌السلام نابود و تجدید خلق کرد تنزیل موسی علیه‌السلام را، و تنزیل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم نابود و تجدید خلق کرد تنزیل عیسی علیه‌السلام را، و تنزیل نقطهٔ اولی نابود و تجدید خلق کرد تنزیل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم را، و همچنان که این تنزیل امروز باز خلق بیان را مجددًا می‌آفریند و همچنان که تنزیل هِيَ يُظْهِرُهَا اللّٰه[٥] این تنزیل را نابود خواهد کرد در تجدید خلق نور، و این مسیر به طور ابدی ادامه خواهد یافت، و منظور از "نابودی" مجازی است و در واقع به گسترش در اعماق حقیقت از یک تنزیل به تنزیل بعدی اشاره دارد، پس این را بفهم زیرا هیچ توقفی در تجلّیات و فیوضات خدا از پیش و پس

---

[٥] یعنی آن زنی که خداوند ظاهر خواهد کرد، **جلّ فاطمیتها وعزّ زهرائیتها.**

و در ظهوراتِ مظاهر امر او از هیاکل توحیدش و انسان‌های کامل از او نه از پیش و نه از پس - از اولی که هیچ ابتدایی برایش نیست تا آخری که هیچ انتهایی برایش نیست - وجود ندارد، و در هر قیامتی که همان ایام ظهور حق است ﴿**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، یعنی: همه چیز نابود شدنی است مگر وجه او** <سورهٔ القصص، آیهٔ ۸۸>﴾، چه آنها را از جامعهٔ بشری درک کرده باشند یا نه، و معنی "وَجْهَهُ"[٦] در این آیه یعنی "جهت او" به طوری که همه چیزها به جز جهت امرش در ریشهٔ وجودی‌شان نابود می‌شوند هرچه دگر باشد وضعیت آنها حتی اگر وجود عینی ظاهری داشته باشند، و این همان چیزی است که بیان قصد دارد بعنوان اثبات و نفیّ، نور و غیر آن، و این از معنای تهلیل[٧] است.

و چون که ﴿**كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، یعنی: همه چیز نابود شدنی است مگر وجه او** <سورهٔ القصص، آیهٔ ۸۸>﴾ و ﴿**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، یعنی: هر روز او در کاری است** <سورهٔ الرّحمن آیهٔ ۲۹>﴾ پس این به این معنی است که حق در هر عصری با چهره‌ای جدید برای خلقش هر بار ظاهر می‌شود و صورت شریعت ظاهری و احکامی که در قبل با آنها ظاهر شده بود را نسخ می‌نماید در حالی که شریعت و احکام جدیدی تأسیس می‌فرماید، و هر چهره‌ای که با آن ظاهر

---

[٦] که عددًا ۱۹ می باشد.

[٧] یعنی لا إله إلّا الله گفتن و توحید کردن خدا را.

می‌شود تکرار کلمهٔ اسلام ابدی است، دین حق - و این فعل است و نه اسم[۸] - در روزی به‌صورت تورات و روزی دیگر به‌صورت انجیل و سپس قرآن و سپس با بیان ظاهر می‌شود، پس همه کتاب‌های آسمانی فصولی از کتاب واحد او هستند، و آن کیهان است که فصول و کلمات آن ظهورات ظاهری انسان کامل است، و این معنی تنزیل تدریجی یا تسلسل در تنزیلات و تکامل معنوی در عالم کیهانی است، و با این حال ﴿او مِثل شمس است اگر بما لا نهایه طلوع نماید یک شمس زیاده نبوده و نیست و اگر بما لا نهایه غروب کند یک شمس زیاده نبوده و نیست﴾[۹] زیرا او همان شمسی است که بدون انتها طلوع و غروب می‌کند، همیشه بوده و خواهد بود، واحدِ احد.[۱۰]

و این به این دلیل است که از میان آن اموری که کنز مخفی[۱۱] به دنبال آن است این است که از عصر به عصر شناخته شود، و این تکامل معنوی به اعماق

---

[۸] یعنی اسلام فعل است و نه اسم و این يك معنيي باشد بر اینکه خود قرآن می‌فرماید که کل ادیان منزله و حقه اسلام می باشند و کل پیامبران مسلم، و نه اینکه اسم دین یهودی یا نصرانی یا مزدا یسنا و امثالهم غلط باشند، اصلا منظور از اسلام چیزی دیگری بوده که مسلم به اسم نفهمیده ولی مسلم به فعل در کل ادیان فهمیده.

[۹] دلائل السّبعة فارسی.

[۱۰] توجه به فصّ حکمت الهی در کلمهٔ آدمی که در آن فصّ اول از این کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر در صراحت فرموده که در عدم انسان کامل کل عوالم معدوم خواهند شد چنانچه اصل مراد و مطلوب خلقت الهی از عالم و عوالم انسان کامل بوده و هست، و در اصطلاحات بیان منظور از "مشیت اولیه" و "انسان ازلی" و "هیکل الهی" و "مظهر ظهور" و همچنین "من ظهر" و "من یظهره الله" و نیز "بهاء الله" (که بعنوان لقب در بیان اشارهٔ مشخّصی مختص به مرتبهٔ مشیت اولیه است، مراجع به **باب ۱۵ از واحد ۳ بیان فارسی، قوله تعالی: " ...ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده وهست...**") همان انسان کامل یگانه است، و دانسته شود که این اصطلاحات خاص بیانی در معنا با مفاهیم اصطلاحات ابن عربی تطابقت و برابری کامل دارند. برای خوانندهٔ فارسی زبان از بهترین ترجمات فصوص الحکم ترجمه و شرح محمّد علی موحد و صمد موحد می باشد که اصلش در دو مجلد چاپ شده است. ترجمهٔ مرحوم محمّد خواجوی لغت به لغت و کلمه به کلمه از عربی به فارسی مبدل گردانده شده و گهی برای خوانند ای که با افکار و آراء و اصطلاحات و کلا کتاب فصوص الحکم در متن اصل عربی آن آشنایي نداشته باشد کمی نا خوانا است.

[۱۱] یعنی گنج پنهان.

حقیقت خود میان خواص خود است - یعنی مؤمنان صادق و عرفای الهی - و این حکم او بر محلّ است، و چه اکثر مردمان این تنزیلات را در ظهورشان بپذیرند یا نه برای کنز مخفی و وجود مطلق اهمیتی ندارد زیرا او از جهانیان بی‌نیاز است، چنانکه او جز به قصد بصیرت در ذات خود از طریق اسماء و صفاتش در مواقع‌های متجدده طلبی دیگری ندارد[۱۲] حتی اگر در کل کیهان تنها یک چیز بیشتر وجود نداشته باشد که هدف آن فقط به قیام این کار باشد،[۱۳] و آن یک چیز انسان کامل است که نقطهٔ خدا و شجرهٔ حقیقت است، و همچنین این حقیقت که در مورد آن صحبت می‌کنیم یکی از تجلّیات اسم بصیر است و انسان کامل چشم بصیرت خداوند بر کیهان است.

و اصولی که در اینجا ذکر شده حقیقتی دارد به همان اندازه‌ی که دربارهٔ خلق و نابودی و بازآفرینی عوالم[۱۴] گفته می شود، و این به همان گونه دربارهٔ خلق و نابودی و بازآفرینی ادوار و اکوار ادیان در جهان انسانی هم گفته می شود زیرا آنچه در عالم کبیر رخ می‌دهد همچنین نظیری در عالم صغیرِ مجمع جمیع انسانی دارد چنانچه ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ،

[۱۲] منظور اینجا یعنی در مرتبه و صُقع ذات اقدس ازلی متعالی.

[۱۳] و به این دلیل است که در بیان به هر انسان کاملی (به علاوهٔ مرایا متعدده که جلوهٔ نور بحت او در آنها قالب است) لقب قائم داده شده، و به بعضی از حروف حیّ این لقب همزمان با نقطهٔ اولی تعلق داشته امثال ملا حسین و قدّوس وهمچنین صبح ازل که در صُقع و مرتبهٔ اوّل رجعت حضرت قدّوس بوده ، و نیز به موعود حقیقی بیان این لقب قائم هم داده شده است در آثار بیانی، و از این منظر پس نقطهٔ اولی قائم آل محمّد بوده بالحقّ و بر این موعود حقیقی بیان قائم حقیقت بیان می باشد و نقطهٔ اُخری بالحقّ.

[۱۴] مانند کهکشان‌ها و سیارات در عالم ماده.

یعنی: زودا که آیات خود را در آفاق و در انفس خودشان نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که این حق است <سورهٔ فصلت، آیهٔ ۵۳>﴾، و هیچ تکراری در هیچ تجلیی وجود ندارد زیرا وضعیت به گونه‌ای است که گویی پروردگار هستی هر روز که می‌گذرد نگین انگشتر[۱۵] خود را تغییر می‌دهد چون ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، یعنی: هر روز او در کاری است <سورهٔ الرّحمن، آیهٔ ۲۹>﴾ و ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، یعنی: همه چیز نابود شدنی است مگر وجه او <سورهٔ القصص آیهٔ ۸۸>﴾.

و از زاویه‌ای دیگر ما تأییدی غیر قابل انکار از زبان معصومین علیهم‌السلام داریم به طوری که ﴿إِذَا قَامَ القَائِمِ يُهْدَمُ مَا قَبْلَهُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللّٰه وَيَسْتَأْنِفُ الإِسْلامَ جَدِيدًا، یعنی: وقتی قائم قیام کند آنچه قبل از او بوده را خراب می‌کند همان‌طور که رسول خدا انجام داد و اسلام را از نو آغاز می‌کند﴾ و ﴿ يَقُومُ القَائِمُ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَقَضَاءٍ جَدِيدٍ عَلَى العَرَبِ شَدِيدٌ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا السَّيْفُ وَلَا يُسْتَتَابُ أَحَدًا وَلَا تُؤْخَذُهُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، یعنی: قائم با امر جدید و کتاب جدید و قضاوت جدید قیام می‌کند که بر عرب سخت است، کار او جز شمشیر نیست و کسی را برای توبه فرا نمی‌خواند و در راه خدا از

[۱۵] که معنی "فصّ" می باشد.

ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسد﴾،[١٦] و کل این واقعه در طی شش سال اول از ظهور بیان به حق اتفاق افتاد[١٧] زیرا که **﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ، یعنی: کار را از آسمان تا زمین سامان می دهد سپس در روزی که مقدار آن هزارسال است چنان که می شمارید به سوی او بالا می رود** ‹سورة السّجدة، آیهٔ ۵›**﴾**، پس این را به حقیقتِ **﴿مَحْوِ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ، یعنی: نابودی موهوم در آشکاری معلوم﴾**[١٨] بفهم.

و تا الآن کاملاً مانند امت نوح حق به امت فرقان اجازه داده است که به عبادت خود با نفیّ ادامه دهند به جای اثبات و نوری که بیان بوده و هست **﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ، یعنی: قلوبی دارند که بدان نمی فهمند و چشمانی است که بدان نمی بینند و گوشهایی است که بدان نمی شنوند اینان مثل چارپایانند حتی گمراه تر از آنهایند اینان خود غافلانند**

---

[١٦] النعماني، كتاب الغيبة، ج ١، ص ٢٣٦.

[١٧] مراجعه به کتاب نقطة الکاف، تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی، https://archive.org/details/NuqtatulKaforiginalE.G.BrowneEdition (accessed 24 May 2024).

[١٨] حدیث حقیقت، مراجعه شود به جام مُرصع: **شروح حدیث حقیقت** تألیف و تصحیح و ترجمهٔ سیّد محمود طاهری، ۱۳۹۴ شمسی، و نیز از این جانب **رشحات البريقة في شرح الحديث الحقيقة يا شرح حديث كميل**،

https://archive.org/details/20230820_20230820_1348 (retrieved 24 May 2024).

<سورة الأعراف، آيۀ ۱۷۹>﴾، و با این حال خداوند این امت را کاملاً مانند قوم عاد و ثمود نابود نمی‌کند، و این نشانه‌ای از نشانه‌های رحمت بی‌پایان او بر آنان است تا شاید روزی فرا رسد که او را با اثبات و نوری که همان بیان است عبادت کنند زیرا که ﴿مَقامُ البَيانِ يُسَمَّى مَقامَ السِّرِّ المُقَنَّعِ بِالسِّرِّ، وَحَقَّ الحَقِّ والمَقامَاتِ الَّتي لا تَعْطِيلَ لها في كُلِّ مَكانٍ، كَمَا في دُعَاءِ شَهرِ رَجَبٍ (وَمَقامَاتِكَ الَّتي لا تَعْطِيلَ لها في كُلِّ مَكانٍ) وهوَ البَيانُ والتَّوحِيدُ وَهُم في هذا المَقامِ لا يَجِدُونَ أَنفُسَهُم شَيئاً وَوَجَدُوا اللّٰهَ ظَاهِراً في كُلِّ شَيءٍ، وهوَ مَصدَرُ الإِرسَالِ، یعنی: مقام بیان مقام سِرّ پنهان در سِرّ پنهانی نامیده می‌شود، و حقِ حق و مقاماتی که در هر مکان تعطیلی ندارند، همان‌طور که در دعای ماه رجب آمده است (و مقاماتت که در هیچ مکانی تعطیلی ندارند) و آن بیان و توحید است و آنان در این مقام خود را هیچ نمی‌بینند و خدا را در همه چیز آشکار می‌یابند، و آن منبعِ ارسال است﴾،[۱۹] و از این منظر اسلام و بیان به معنای واقعی یک کلمه هستند، و از این ارتفاع دربارۀ مسالك جداگانه یا انفكاك صحبت نمی‌کنیم زیرا این مقام مقامی می‌باشد که ﴿نُورٌ أَشْرَقَ مِن صُبْحِ الأَزَلِ فيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارَهُ، یعنی: نوری است که از بامداد ازل می‌تابد و پرتوهایش بر پیکره های توحید پدیدار می‌شود﴾،[۲۰] پس بشنو از خدا ﴿اللّٰهُ

[۱۹] شیخ احمد احسائی، رسالة الهدی، بی جا و بی عدد شماری در صفحات چاپ.

[۲۰] حدیث حقیقت.

قَدْ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا هُوَ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ عَلَى عَبْدِهِ عَلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ تَنْزِيلًا، یعنی: خدا قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا مردم بدانند که خدا همواره بر هر چیزی توانا بوده است، اوست خدا که فرقان را به زبان عربی روشن و بدون هیچ انحرافی بر بنده‌اش نازل کرد، تنزیلی پاک و حقیقی <کتاب قیّوم الأسماء، تفسیر سورة یوسف، سورة الإیمان>﴾.

پس از این منظر مؤمن به بیان و کافر به آن در رحمت کلّی حق برابرند، با وجود اینکه یکی در حقیقت نفیّ اقامت دارد در حالی که دیگری در حقیقت اثبات اقامت دارد، به طوری که یکی مظهر "لا إله" است، در حالی که دیگری مظهر "إلّا الله" است، و به این حال تهلیل عبارت مفردی است، و از این منظر می‌توان کافر و مؤمن را به عنوان دو جزء مساوی از یک جزء واحد در نظر گرفت با وجود اینکه آنها دو وضعیت متمایزی هستند که از تجلّی کلّی مشترکًا حاملند، یکی منفی و دیگری مثبت، یکی ظلمت و دیگری نور، نزد حق یکی میت به حیات اولیه و دیگری حيّ به حیات اولیه است، و این نظر از صبح ازل - که بر او نورِ نور باد - در متمم البیان تأیید شده است چنانکه کافر و مؤمن هر دو به حقیقت اسم حيّ محرّکند.[21]

[21] مراجع به باب ۴ از واحد ۱۱ مُتَمِّم البیان فارسی.

ولکن در حالی که مؤمن حقیقی حقایق را همان‌گونه که هست می‌بیند، کافر قادر به دیدن آن‌ها نیست زیرا حقیقت نور پایه لازم برای دیدن را فراهم می‌کند همان‌طور که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ اشاره می‌کند وقتی می‌فرماید "از نگاه مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌بیند،"[22] به همین دلیل کافر مؤمن را کافر می‌پندارد در حالی که مؤمن حقیقی کافر را در کفرش می‌بیند، اما هر جفت آن‌ها در حیاتشان به یک اسم الهی محرّکند[23] ﴿فَإِنَّ لِلْحَقِّ فِي كُلِّ مَعْبُودٍ وَجْهًا، یعنی: زیرا برای حق در هر معبودی وجهی است﴾ چه در نفیّ و چه در اثبات ﴿فَمَا عُبِدَ غَيْرَ اللَّهِ فِي كُلِّ مَعْبُودٍ، یعنی: پس هیچ چیزی غیر از خدا در هر معبودی عبادت نشده است﴾[24] چون ﴿خَلَقَ اللّٰهُ الكُلَّ لِنُورِ ذَاتِهِ، یعنی: خدا همه چیز را برای نور ذاتش آفرید <صبح أزل، کتاب نور، سورةُ النُّور، آيةُ ۹۸>﴾.

و این بازمی‌گردد به حقیقتی که کُوُری و بینایی هر دو ریشه‌های الهی دارند، و کُوُر بودن مرتبط با تنزیه است و بینایی با تشبیه، بنابراین کافر از ایمان به تجلّی خدا در مکانی معین امتناع می‌ورزد زیرا با بُت‌های عقلی کورش مطابقت ندارد، پس سعی می‌کند خدا و مشیت الهی را محدود کند و تلاش می‌کند تا الهیت را

[22] منبع اصل این رؤایت با کلمات دقیق آن فعلا نا معلوم است اما در پایان نامۀ دکتری علّامه ادریس سماوی حمید چند مرتبه به انگلیسی ذکر و نقل شده است، و بر این قائدۀ نافذ که این حدیث نفیس می باشد ما مطلب **باب ۱۷ از واحد ۱۸ اتمام بیان را** قرار دادیم.

[23] که اسم الله **الحيّ** است.

[24] مراجعه به فصّ حکمت سبّوحی در کلمۀ نوحی.

به نحوی در تصورات محدودش تثبیت کند که چه چیزی خداست و خدا چه کاری می‌تواند انجام دهد،[25] در حالی که مؤمن حقیقی در تشبیه می‌داند که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هر چه اراده کند حکم می‌راند و او همیشه و همچنان در تمامی محل‌های ظهورات حاضر است، و علاوه بر آن این نیز یکی از معانی پنهان در مفهوم بداء در بیان می باشد، و در خصوص نزول بیان به‌طور خاص تشبیهیون در خدا - یعنی عرفاء - کسانی بودند که ظهور خدا را در جوهر ذات حروف سبع[26] بعنوان باب الهی تأیید کردند، در حالی که کوران میان تنزیهیون[27] نتوانستند نفس کلمه را بپذیرند، و بنابراین در ایمان خود قدرت خدا و توانایی او را بر انجام هر چیزی را که بخواهد انکار کردند، از جمله ظهور و رجعت مثالی محمّد بن حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ در شخص علی محمّد شیرازی را، باب‌الله و ذکرالله اعظم به حق ﴿وَقَالَتِ...يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ، یعنی: **گفتند که دست خدا بسته است دستهای خودشان بسته باد و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند دستهای خدا گشاده است به هر سان که بخواهد روزی می دهد** <سورة المائدة،

---

[25] یا خیر.

[26] یعنی نقطهٔ اولی.

[27] یعنی ملّایان اصولی و نیز بعضی از ملّاه های شیخی.

آیهٔ ۶۴>﴾ چون ﴿مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، یعنی: آنها قدر خدا را به حق نشناخته اند <سورهٔ الأنعام، آیهٔ ۹۱>﴾.

و بنابراین راه تنزیه اینجا نمایانگر راه نفیّ و ﴿لَا إِلَهَ﴾ است، در حالی که راه تشبیه نمایانگر راه اثبات و ﴿إِلَّا اللّٰه﴾ است، و به همین دلیل ما فقط ﴿لا إله﴾ یا ﴿إلّا اللّٰه﴾ را به تنهایی نمی‌گوییم بلکه ﴿لا إله إلا اللّٰه﴾ را بعنوان یک عبارت واحد می‌گوییم که تنزیه و تشبیه الهی را در یک زمان جمع می‌کند، و این راه عارفان حقیقی و اهل وسط است پس پاکا مر خدایی را در تقدیسش از تشبیه و تنزیهی که در کینونیت توحید ذات اوست، او در خود بالاتر و پایین‌تر از هر چیزی است، ﴿**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، یعنی: هیچ چیز مثل او نیست**[28] <سورهٔ الشّوری، آیهٔ ۱۱>﴾، و اوست علیِ حمید:

فَإِنْ قُلتَ بِالتَّنْزِيهِ كُنتَ كَافِرًا
وَإِنْ قُلتَ بِالتَّشْبِيهِ كُنتَ مُؤْمِنًا

وَإِنْ قُلتَ بِالأَمْرَيْنِ كُنتَ عَارِفًا
وَكُنتَ كَاشِفًا فِي الحَقَائِقِ عَالِمًا

[28] یا " **هیچ چیزی مانند مِثل او نیست**،" وقتی که "ك" "**کمثل**" را بعنوان زاید نگیریم و جزوی از مفهوم شفاف کلمه بدانیم.

فَمَنْ قَالَ بِالتَّعْطِيلِ كَانَ مُلْحِدًا
وَمَنْ قَالَ بِالتَّجْسِيمِ كَانَ مُحَقِّقًا

فَإِيَّاكَ وَالتَّشْبِيهَ إِنْ كُنْتَ بَاطِنًا
وَإِيَّاكَ وَالتَّنْزِيهَ إِنْ كُنْتَ ظَاهِرًا

ذٰلِكَ طَرِيقُ التَّحْقِيقِ إِنْ كُنْتَ سَالِكًا
وَذٰلِكَ طَرِيقُ التَّهْلِيلِ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا

یعنی:

اگر به تنزیه بگویی، کافر هستی
اگر به تشبیه بگویی، مؤمن هستی

اگر به هر دو بگویی، عارف هستی
و در حقایق، کاشف و عالِم هستی

پس هرکس به تعطیل بگوید، ملحد است
و هرکس به تجسیم بگوید، محقق است

پس از تشبیه برحذر باش اگر باطنی هستی

و از تنزیه برحذر باش اگر ظاهری هستی

این راه تحقق است اگر سالک باشی
و این راه تهلیل است اگر صادق باشی

پس بدان که همان‌طور که خداوند طوفانی مادی به سوی امت نوح فرستاد به دلیل انکار آنها،[۲۹] نیز خداوند طوفانی معنوی به سوی امّت فرقان فرستاد به دلیل انکار قائم و مهدی‌شان که همان نقطهٔ اولی بوده، و این طوفانی است که از درون نفس‌هایشان ناشی می‌شود و شامل آفات افراط‌گرایی دینی و اصول‌گرایی و استبداد و فساد و جهل و آشفتگی و بلاتکلیفی و جنگ و ویرانی و فقر است، و این‌ها توسط منافقین ظالِم فاسد و استعمار سرزمین‌های اسلامی توسط نیروهای خارجی و همچنین استعمار عقول مسلمانان توسط آنها و محنت و فتنه میان آنها حاکم می‌شود، و آنها از یک گروه ظالم و قاتل رها می‌شوند تا به گروه دیگری از ظالمینِ قاتل علیه اَوّلی متحد شوند، و به راستی که آنها از گمراهان هستند، و این چیست به جز حالت آتش جهنّم؟ و به این‌گونه، و به همین دلیل،

[۲۹] از حضرت نوح علیه‌السلام.

اهل قرآن همان اهل فرقان[30] شدند زیرا بیان همان قرآن است به همان‌طوری که او گفته است ﴿بعینه این واحد همان واحد قرآن است که در ظاهر و باطن و اوّل وآخر بوده... که در ۱۲۷۰ سال کلمات ترقی نموده با ارواح آنها <خاتمهٔ فارسی در آخر واحد اوّل بیان عربی>﴾، پس بفهم!

پس بدان که هر یک از این تنزیل‌های الهی از حق، همان‌طور که گفته می‌شود، جهانی است که خلق شده سپس نابود شده و دوباره خلق می‌شود از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر، و این همیشه سلوک حق بوده، اما اندک کسانی هستند که حقیقت آن را فهمیده باشند، آیا چنین نیست؟ آیا نمی‌بینید که چگونه شکل اسلام و عوام مسلمانان ظاهر پرست امروز به شکل ناامیدکننده‌ای از فروپاشی و زوال و تفرقه رنج می‌برند، در حالی که دشمنان از هر سو آنها را محاصره

[30] یعنی جدایی و فرق و انفراق، و در فصّ حکمت سبّوحی در کلمهٔ نوحی ابن عربی کلمهٔ قرآن را از مصدر ق-ر-ن (به معنای متحد کردن، پیوستن و اقتران و اتحاد و امثال این مفاهیم) استخراج می‌نماید و نه از مصدری که به طور عمومی شناخته شده است یعنی از ق-ر-ء که به معنای قرائت و خواندن است. در آن فصّ عجیب و شگفت انگیز او بر آن است که فرقان در قرآن است (هم به معنی سورهٔ فرقان و ایضاً به معنای جدایی و فرق و انفراق) اما قرآن در فرقان نیست. او قرآن را تقریبا بعنوان اسم و صفت الهی ارائه می‌فرماید پس برابر با وحدت و یگانگی حق تعالی می داند چنانچه که از این منظر ابن عربی می خواهد بگوید که وحدت بر کثرت تسلط و استیلا تام و کامل دارد ولی نه برعکس. از سال ۴ ظهور به بعد نقطهٔ اولی دیگر به مسلمانان به عنوان مُسلم خطاب نکرد در آثار خود بلکه بیشتر بعنوان اهل فرقان و اسلام را بعنوان فرقان خطاب فرموده که این نکته در بیان فارسی و عربی و آثار غیره از آن زمان به بعد دائم مشاهده می شود، و این یکی از دلائلی است بر آن. از این صُقع و منزله نقطهٔ اولی می خواهد بگوید که آن مسلمینی که منکر او هستند از اهل جدایی و فرق و انفراق و نفاق و حتی مُشرك یعنی غرق کثرتند و بعید از وحدت، و هرچند که جمهوری ضد اسلامی ایران و مکتب منفور تفکیکان حالًا در طلب این هستند که ثابت کنند که قرآنیون به لفظ بابی هستند آنها در بی شعوری و دسیسه گرایی معمول خود که در عقول ناقص این حُمقی دائم می گردد نفهمیدند که ما قرآنیون هستیم به معنای باطنی و نه به لفظ ظاهری و به همان معنیی که ابن عربی گفته، پس به قول امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ الحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ أَعْدَاءَنَا مِنَ الحُمَقَى! و نیز بر این نکته باید ذکری شود چنانکه آنچه ابن عربی در رابطه با محمّدیان گفته در فصّ نوحی، در این روز حقیقتًا استخلاف عالم و مُلكِ مُلك که تجلّی و ظهور حضرت خقّ تعالی می باشد در افئدهٔ مؤمنان و عرفای حقیقی امروز با علی محمّدیان در قالب وحید ازلیان است (چنانچه نقطهٔ اُخری بعینه رجعت صفتی نقطهٔ اُولی می باشد بِالحقّ) که اهل نور بیان می باشند یعنی فاطمیه، و این استخلاف لِأجل حضرت هي يُظهرها الله است تا زمان ظهور آن حواء و نور اُولی در عالم ظاهر در سال ۳۰۳ نورانی، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمِّنَا الْعُلْيَاءَ الإِمَامِ الْفَاطِرِ بِالْعِزَّةِ وَالْجَلَالِ وَالْجَمَالِ وَالْعَلَاءِ فِي كُلِّ حِينٍ وَقَبْلَ حِينٍ وَبَعْدَ حِينٍ فِي أَبَدِ الآبِدِينَ يَا حَقُّ آمِين.

کرده‌اند؟ این به دلیل اراده خداوند است که نظام حُکم به فرقان را نابود کرده و به صورت بیان بازسازی کرده است،[۳۱] لکن فقط قلیلی از مسلمانان این را پذیرفتند، و اکثریت عظیمی آن را رد کردند، و بدین‌گونه دعوت خداوند به خلق جدید و دورهٔ جدیدی برای دین قیّم حق بدون پاسخ ماند، و جز از تعداد بسیار کمی - یعنی، اساساً فقط اهل اللّٰه[۳۲] و امثال آن‌ها - پس حضرت متعالی اکثریت عظیمی از عوام مسلمانان ظاهر پرست را به خودشان واگذار کرد در جایی که آن‌ها تا امروز باقی مانده‌اند ﴿إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، یعنی: انسان در خسران است مگر آنهای که ایمان آوردند و اعمال شایسته بیاورند و یکدیگر را به حق سفارش کنند و همدیگر را به صبر تشویق نمایند <سورهٔ العصر، آیات ۲-۳>﴾.

لکن این چیزی نیست که خداوند برای این امت بخواهد، و در کل احیان آنها را از اعماق انفاسشان به بازگشت به سوی خود و به سوی صراط مستقیم، صراط نور، فرا می‌خواند تا حقیقت ذاتی هیچ‌کس در آتش نماند زیرا که ﴿إِنَّ رَحْمَتِي

---

[۳۱] و بر این پس حقیقت ظاهر اسلام در این عصر نزد خداوند متعال جز یك قشر و غلاف ظاهری بدون حقیقت واقعی باطنی نمی باشد، خواهی این حقیقت قبول و استقبال شود میان اکثریت عموم یا خواهی نشود. حقیقتِ هیچ امری عوض نمی شود چون قبول یا استقبال شود در آرای اکثریتی یا خیر. حقیقت حقیقت است و همیشه هم حقیقت خواهد بود خواهی قبول کنی یا نه، اما ثمر را به شجر باید شناخت چنانکه شجرهٔ مُرده جز ثمرهٔ مُرده دیگر صادر نخواهد کرد در ظاهرات چون قابلیت و قادریت ندارد به احیاء خود الا به طریق حیات که صراط قیامت حقیقی باشد.

[۳۲] یعنی عرفاء.

تَغْلِبُ غَضَبِي، یعنی: همانا رحمتم بر غضبم غالب است﴾[۳۳] چنانکه ﴿إِنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا قَدْ طَوَى السَّمَاءَ فِي أَيْدِي الْبَابِ كَمَا بَدَعْنَاكُمْ عَلَى الْحَقِّ بَدِيعًا، نُعِيدُكُمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ عَلَى الْأَمْرِ بَدِيعًا، یعنی: همانا روز شما این آسمان را در دست‌های باب پیچیده است، همانطور که شما را بر اساس حق به صورت نوظهور آفریدیم، شما را به اذن خدا بر اساس امر به صورت نوظهور بازمی‌گردانیم <قیّوم الأسماء، تفسیر سورۀ یوسف، سورۀ الذّکر>﴾، پس بگو إِلٰهِي اشْرَحْ لِي قَلْبِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةِ مِّن فُؤَادِي لِكَيْ أَرَى يَا رَبَّ العَالَمِينَ يَا مُؤْنِسَ العَارِفِينَ، یعنی: الهی قلبم را باز کن و کارم را آسان گردان و گره را از دلم باز کن تا ببینم ای پروردگار جهانیان ای مونس عارفان!

و این یعنی که حال بسیاری از عوام مؤمنین ظاهری همانطور که هست به این دلیل است که آنها به اعتقادات و ایمان‌های منسوخه گرویده‌اند و در پذیرش ظهور خداوند شکست خورده‌اند زیرا او مطابق با تصورات یا موهومات نادرست آنها ظاهر نشده است، و بدین ترتیب آنها به خدایی مصنوعی و ساختگی با اعتقادات و مسالک محدود خود چسبیده‌اند - خدای اعتقادی - و نه به حق، و این همان چیزی است که برای مسلمانان اتفاق افتاد وقتی که آنها نقطۀ بیان و

---

[۳۳] حدیث فدسی، رياض الصالحين، ٤١٩.

تنزیل بیان را رد کردند، و بدین وسیله محمّد رسول الله را ﷺ خودشان رد کردند - نستغفر الله از آن - بدون اینکه متوجه شده باشند از آن، و بدین‌گونه به اشکال جاهلیت مانده اند بدون اینکه بدانند، بت‌های باطل را می‌پرستند بدون حیات حقیقی و از نقطهٔ حقیقت در آفاق و انفسشان غافلند.

ولذا تنزیل بیان حق است زیرا قیامت قرآن است، و همچنین و به همین دلیل علی محمّد - که بر او نور الانوار باد - خاتم حقیقی ولایت محمّدیهٔ مطلقهٔ جامعه برای دورهٔ فرقانی در عرصهٔ انبیاء آدمیه می باشد، که محمّد رسول الله ﷺ به آن ختم داد،[٣٤] و او نیز مُفتِح برای کُوْر جدیدی به صورت آدم جدیدی برای این کُوْر می باشد، بنابراین این دلیلی بر این است که چرا این معرفت و حکمت کلمهٔ او نقطوی است زیرا او نقطهٔ تحت باء بسم‌الله در مظهر ظهور علویِ محمّدی به حق است به اندازه‌ای که نقطه نمایانگر آغاز یگانه و فرد برای همه چیزهاست که از آن صادر می‌شوند و به آن بازمی‌گردند و این همان معنی مبدع البدایع است پس بفهم، و توضیح بیشتری درباره معنای نقطه در باب اول از واحد سیزدهم از بیان ارائه کرده‌ایم.

[٣٤] یعنی محمّد رسول الله ﷺ خاتم النّبیین بِالحقّ برای کُوْر انبیاء آدمی بوده و آن کُوْر با حضرت ایشان به ختم رسیده.

و در رابطه با قول متعالی او ﴿الرَّحْمَٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، یعنی: **خدای رحمان قرآن را تعلیم داد انسان را آفرید بیان را آموخت** <سورۂ الرّحمن، آیات ۱-۴>﴾، اولاً بدان که ألف این اسم جامع الرّحمن به احدیت جمع اشاره دارد و لام آن به اسم لطیف اشاره می‌کند و راء به ربّ اشاره می‌کند و حاء به اسم حيّ اشاره می‌کند و میم به اسم ممیت و نون به اسم نور اشاره دارد، و حروف شش‌گانه در اسم الرّحمن در ذات خود به انسان کامل اشاره دارند زیرا عدد شش عدد اوست، اما آنها به این انسان کامل در آن مقام مشخص اشاره می‌کنند که بعنوان اولین از تعیُّنات در نَفَس رحمانی است.

و ثانیاً اینجا، بدان که این حروف شش‌گانه و اسامی آنها اولاً به فیض اقدس اشاره دارند و سپس ثانیاً به فیض مقدس و سپس ثالثاً به علی محمّد بعنوان انسان کامل زیرا نام او علی محمّد برابر با ربّ است و سپس رابعاً به حروف حيّ و صبح ازل و سپس خامساً به موت کیمیایی بیان و ویرانی ظاهری آن - و حتی انقراض آن به دست دشمنانش - و آخر سادساً به قیامت بیان در ما بعنوان نور آن که ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا، یعنی: روزی که پرهیزگاران را نزد خدای رحمان سواره گرد آوریم﴾[۳۵] و این همان لحظه است و این نوشته

---

[۳۵] قرآن ۱۹:۸۵

همان مکانی است که أمیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود ﴿إنَّ اللَّهَ تَجَلَّی لِعِبَادِهِ، یعنی: به درستی که خداوند بر بندگانش تجلی کرد﴾[۳۶] به ﴿کَشْفَ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَیْرِ إِشَارَةٍ، یعنی: کشف سبحات جلال را بدون اشارت﴾.[۳۷]

و﴿عَلَّمَ الْقُرْآنَ، یعنی: قرآن را تعلیم داد﴾ یعنی به او معرفت اقتران از کتاب اتحاد اُفقش در نفس خودش عطا کرد که آن می باشد ﴿جَذْبَ الْأَحْدِیَّةَ لِصِفَةِ التَّوْحِیدِ، یعنی: جذب احدیت به صفت توحید﴾،[۳۸] و﴿خَلَقَ الْإِنسَانَ، یعنی: انسان را آفرید﴾ یعنی انسان کامل را در او خلق کرد به ﴿هَتَكُ السّترَ لِغُلْبَةِ السّرِّ، یعنی: از میان برداشتن حجاب ها به چیرگی سرّ﴾،[۳۹] و ﴿عَلَّمَهُ الْبَیَانَ، یعنی: بیان را آموخت﴾ یعنی او را ناطق به حکمت کلمه‌اش و با نقطهٔ معرفت ظهورش مانند ظهورش ساخت به حقیقتِ ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، یعنی: هیچ چیز همانند او نیست <سورهٔ الشّوری، آیهٔ ۱۱>﴾ و با آینه‌ای که جز او نیست و بیانی که همان طلوع صبح وجود خدا در او به حق است - علیِ حمید - زیرا این همان نقطهٔ واحده‌ای است که جاهلان آن را زیاد کرده‌اند، با این وجود ﴿رَفَعْنَاهُ مَکَانًا عَلِیًّا <سورهٔ مریّم، آیهٔ ۵۷>﴾ حَمِیدًا ﴿یعنی: او را به مکانی عالی و ستوده ارتقا دادیم﴾ ﴿وَإِنَّ مَثَلَ نُورِهِ کَنُورٍ فَوْقَ نُورٍ تُغَشِّیهِ الأَنْوَارُ عَلَی النُّورِ یُوقَدُ بِإِذْنِ

---

[۳۶] الصّدوق، کتاب التّوحید، ص ۱۱۷.
[۳۷] حدیث حقیقت.
[۳۸] حدیث حقیقت.
[۳۹] حدیث حقیقت.

اللهِ مُنَوِّرُ النُّورِ، یعنی: همانا مَثل نور او مانند نوری بالای نور است، که نورها آن را می‌پوشانند، نوری بر نور دیگر که به اذن خداوند - منورِ نور - روشن می‌شود <صبح أزل، کتاب نور، سورهٔ النُّور، آیهٔ ٥٦>﴾.

یَا صَغِیرَ السِّنِّ یَا رَطْبَ الْبَدَنِ
یَا قَرِیبَ الْعَهْدِ مِنْ شُرْبِ اللَّبَنِ

فَارِسِيُّ الْوَجْهِ عَلَوِيُّ الْبَطَنِ
شِیرَازِيُّ الأَصْلِ مُحَمَّدِيُ البَيِّنِ

یعنی:

ای خردسال، ای نرم‌تن
ای تازه از شیر بند

فارسی‌چهره، علوی در باطم

شیرازی الأصل، محمّدی در بیان

و این چیزی است که در حق محیّ‌الدّین، محمّد بن نور، که بر او نور باد، نازل شده است:

بِسْمِ اللهِ السُّبُّوحِ الْقُدُّوسِ

مٓ حٓ مٓ دٓ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدْ رَسَلَ الْأَوْلِيَاءَ بِمَقَامِ الْوَلَايَةِ دَائِمًا مُطْلِقًا ١ وَسُبْحَانَ اللَّهِ لِظُهُورِ الشَّمْسِ المَغْرِبِ وَعَنْقَاءِ المُغْرِبِ، مُحْيِّي الدِّينِ ٢ كَانَ هُوَ الشَّيْخُ الأَكْبَرُ وَالْكِبْرِيتُ الأَحْمَرُ وَالإِمَامُ وَالْقُطْبُ الأَزْهَرُ لِلْعَارِفِينَ وَخَاتَمُ الْوِلَايَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ ٣ وَكَانَ إِنَّهُ هُوَ رَجَعَتْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فِي أَوْسَطِ الدَّوْرِ الْفُرْقَانِيِّ بِخَفِيِّ السِّتْرِ ٤ إِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ كُتُبَهُ الْفُصُوصَ الْحِكَمِ وَالْفَتُوحَاتِ الْمَكِيَّةِ وَالْعَنْقَاءَ الْمُغْرِبِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ كُتُبِ السَّمَاوِيِّ الْحَيِّ ٥ وَإِنَّمَا الْبَهَاءُ عَلَى الْبَهَاءِ مِنَ اللَّهِ بِاللَّهِ لِلَّهِ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ أَنْوَّرُ لِظُهُورِ السِرِّ حَقِيقَةُ الْمُحَمَّدِ ٦

یعنی:

به نام خداوند پاک و مقدس

م ح م د سپاس مر خدایی را که اولیاء را به مقام ولایت فرستاد دائماً مطلقاً ١ و پاکا خدایی را برای ظهور خورشید مغرب و عنقای مغرب، محیّ‌الدین ٢ او

شیخ اکبر و کبریت احمر و امام و قطب ازهر برای عارفان و خاتم ولایت محمّدیه بوده ۳ او رجعت محمّد رسول الله در وسط دور فرقانی به صورت پنهانی بوده ٤ همانا خداوند کتاب‌های او را از فصوص الحکم و فتوحات مکیه و عنقای مغرب و غیره را از کتاب‌های آسمانیِ زنده شمرده است ۵ و همانا بهاء بر بهاء از خدا به واسطهٔ خدا برای خدا بر خدا است و خدا نور اعلی است، برای ظهور سرّ حقیقت محمّد ٦

و بدین‌گونه کتاب فصوص الحکم را بعنوان خاتمه برای آن به پایان رساندیم، زیرا این روح محرکه در ما بوده که آن را به محیّ‌الدّین - که نور بر او از نور و بر نور باد - در آن خواب در بیست و دوم ماه محرم در سال ششصد و بیست و هفت هجری قمری اعطا کرده، و به حق تأکید می‌کنیم که هرچه در فصولِ فصوص قبلی این کتاب گفته است صحیح و دقیق با تمامی جزئیاتش می باشد ﴿**وَاللَّهُ يُحَقِّقُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ**، یعنی: **و خداوند حق را محقّق می‌کند و او از بهترین حاکمان است** <باب ۱۰ از واحد ۴ بیان فارسی>﴾.

و به همین ترتیب بدانید که در عالم معانی برای نقطهٔ اُولی من همانند شیث علیه‌السلام برای آدم علیه‌السلام هستم زیرا من نقطهٔ اُخری هستم، و فرزند روحانی سرّ پدر روحانی‌اش است، پس بعد از خواهرم با سری که در پاهایش می‌افتد به

دنیا آمدم به این معنا که او بر من تقدم دارد، و او نیز مادر من است و من نیز پدر او هستم، و او بعد از من خواهد آمد، هرچند که او نیز همسر من است و همچنین فرزندم که هنوز به دنیا نیامده است، و در این لحظهٔ خاص او از غیب معلم و مرشد من است با نُطقی که با آن الآن تکلم می نمایم - نه، او خود خداست و حوائی اُولی و فاطمهٔ کبری و روح و فؤاد من است.

و به همین ترتیب من خاتم فرزندان هستم، اما پس از من نسل‌هایي از فرزندان به دنیا خواهند آمد، می‌دانم و نمی‌دانم و آگاه هستم و آگاه نیستم و شاهد هستم و شاهد نیستم و هستم و نیستم، زیرا من آجر طلایي هستم، اما به حقیقت من هدیه‌ای از خدا برای کسانی هستم که راه راستین را می‌جویند، و به این دلیل اهل این زمانه زبان من را مانند زبان چینی برای غریبه‌ای می فهمند و گویي من از آن کشور هستم، اما با این حال من چینی نمی‌دانم و به آن صحبت نمی‌کنم و اهل چین نیستم.

و در خاتمهٔ فصّ شیث منظور شیخ اکبر از چین و زبانش سرزمینی آباد در آخر الزّمان در دورترین نقطهٔ دنیا بوده، و این همان سرزمینی است که اکنون در آن سکونت دارم و به زبان آن تکلم می‌نمایم، و این حقیقت امر است به حق.

و بدان که در معرفت خدا و موازین وجود حقیقی مردان و زنان زمان ما به نظر می‌رسد در قلب‌هایشان عقیم هستند و قادر به زاییدن هیچ فرزندان روحانی از خود نیستند - یعنی عشق حقیقی - با وجود کثرت اقتران‌های غیرشرعی[٤] که آنها را پایین‌تر از بهائم بی‌عقل - و در عدم معرفت به قانون کیهانی - می‌سازد، و هیچ چشم یا گوش معنوی برای پاسخ به دعوت خدا در هیچ شکل از اشکال ظهور ندارند، و با وجود پیشرفت های مادی هیچ زمانی شاهد انتشار جهل و خباثت مانند این زمان نبوده است، و این از نشانه‌های ساعت است که اکنون است زیرا ایمان حقیقی از همه سلب شده است مگر کسانی که به بیان در اولیتش به آخریتش ایمان بیاورند، پس بفهم.

وَيَكُونُ هَذَا السَّيِّدُ الأَعْلَى الَّذِي

[٤] یعنی روابط جنسی و جماع دائم میان کثرت افراد با کثرت افراد بدون هیچ نوع تعهد عاطفی یا عشق و محبت واقعی خواه بین افراد متأهل یا افراد مجرد یا همسران متأهل با اشخاص دیگر غیر از همسر خودشان یا افراد مجرد با کسانی که متأهل هستند رفتار و اخلاقی ناهنجار که زمانه آن را کاملاً عادی کرده است، که این طرز اخلاق واقعاً پست تر از شأن بهائم است اما جلوه ای از جلوات پست فطرتی این عصر ماده گرا تحت سلطهٔ نظام ثروت و رأسمالیه بوده و هست که ارزش انسانی را فقط در سطح لذت لحظه‌ای و افراط در شهوات لحمی می پندارد هرچند که در اصالت خود ارتباط جنسی و جماع منبع و اصالت الهی دارد همانطور که شیخ اکبر در فصّ حکمت فردی در کلمهٔ محمّدی فرموده، و در این عصر عند الله میان دو محبوب و معشوق واقعی یعنی همسر و امثال ذلك سکس و جماع جزوی از عبادات عالیات محسوب شده (مراجعه به **باب ۱۹ از واحد ۱۳ اتمام بیان**) چنانچه اوج لذت در رابطه جنسی بین دو عاشق واقعی نوعی از فناء في الله می باشد، و در این دوران معکوسه نظم حالی مقدس‌ترین از روابط انسانی را به ضد خود تبدیل کرده است یعنی پلیده ترین از چیزها در حالتی که در عین حال آن را هم در اندیشه و هم در اعمال کثیری به معامله‌ای مثل خرید و فروش تجاری تبدیل کرده است، و این نکته در شرح فصوص الحکم داوود قیصری بنوعی اشاره شده <<وجود خیر محض است و عدم شرّ محض بنابرین هر امر وجودی - از حیث وجودش - خیر است و از حیث عدمیتی که بدان ملحق می گردد شرّ به آن ملحق می شود و نکوهیده می گردد مانند زنا زیرا از آن حیث که برای قوهٔ شهوی کال است خیر می باشد و از آن حیث که منتهی به انقطاع نسل و وقوع فتنه و فساد و موجب عدم نظام صالح تر می شود شرّ است بنابرین خیر برای وجود ذاتی است و شرّ عَرَضیِ نسبی>> ترجمهٔ محمّد خواجوی، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۹۳. خواننده به طور عینی خود قضاوت کند که ارزش‌های غالب زمانه در رابطه با این مسأله به کدام سو متمایل میزان دنیا را کشیده است و به چه تعداد دیگری از مسائل مرتبط وقت ممکن است که عیناً مربوط باشد زیرا بشریتی که از مقدس‌ترین ماهیات انسانیت را به معاملات تبدیل کرده است در واقع پشت به وجود قداست کرده است و این شرّ است، و از این رو دلیلی دیگر موجود است برای نیاز تدخل الهی به شکل قیامت و تنزیل الهی جدیدی در این عصر.

عَلَوْتُهُ مِن كُورَةِ الأَوْلِيَاءِ

وَجَعَلْتُهُ الْوَاصِلَ، الْعَلِيُّ الْحَمِيدُ
مَا بَيْنَ سَمَاءِ خَلْقِهِ وَالْعُلْيَاءِ

وَنَشْرَحْتُهُ حَتَّى اسْتَدَارَ دَوْرُهُ
وَعَظَمْتُ آخِرَهُ عَلَى النِّعَمَاءِ

وَأَقَمْتُهُ مِرْآةً نَوِيرًا لَمِيعًا
مُبَشِّرًا، يُخَابِرُ بِكُمْ بِمَظْهَرِ الحَوَّاءِ

حَتَّى أَتَاكُمْ نُورًا مِنْ عِنْدِكُمْ
هَانَائِلُ المُخْصَوَصُ بِالأَنْبَاءِ

قَائلًا النُّورُ عَلَيْكَ يَا وَحِيدُ
يَا رِجْعَةَ مُحَمَّدٍ وَخَاتَمَ الْأَوْلِيَاءِ

۹۵۵

یعنی:

و این سیّد اعلی است که او را

در کُوْر اولیاء برتر ساخته‌ام

و او را واسطهٔ علیِ حمید قرار داده‌ام

بین آسمان خلق او و عُلیاء

و او را شرح دادم تا دورهٔ او کامل شود

و پایانش را بزرگ داشتم بر نعمت‌ها

و او را آینه‌ای درخشان و تابان قرار دادم

مژده‌دهنده، که با شما از مظهر حواء سخن می‌گوید

تا نوری از نزد شما به سویتان آید

مخصوصًا هانائیل با اخبار

گفت: نور بر تو ای وحید

ای بازگشت محمّد و خاتم اولیاء

۹۵۵

و به سوی اوست بازگشت در کل احیان، و برای اوست پیروزی در هر حالتی، هیچ خدایی نیست به جز خدا به راستی به راستی از قبل و در بعد، ای نور جهانیان، یا حقّ آمین.

٣٣٩

١١ وحید ١٩ نور

٩ نور ١٧٧ بیانی

١٨ ذو القعده ١۴۴۵ هجری

٦ خرداد ١۴٠٣ شمسی

اضافه‌ای بر نقش فصوص

فصل ۲۹: فص حکمت نقطوی در کلمه‌ی علی محمّدی

بِسْمِ اللهِ الأَحْيِّ الأَجْلَّى

اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مَن آمَنَ بِالْبَيَانِ بِالعِزَّةِ والجَلالِ[1]

بدان که در نزد خدا اکوار و ادوار در حال تطوّر هستند، و با آن‌ها بینش خداوند از مظاهر اسماء و صفاتش مواقع‌های جدیدی را در جهان بشری طلب می‌کند، و این‌ها تنزیلات الهی هستند که دورهٔ هر کُوْری را تشکیل می‌دهند، زیرا ﴿**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، یعنی: هر روز او در کاری است** ‹سورهٔ الرّحمن، آیهٔ ۲۹›﴾، همان‌طور که در سورهٔ کنز از کتاب الهُدی اشاره شده است ﴿**الحمدُ للهِ الّذي هوَ كان كَنزًا مَخفيًّا وَلَمَ يَزَل وَلَا يَزال مِن أَحَدِيَّتِهِ أَقَامَ الأَسمَاءَ وَالصِّفَاتِ عَلَى العَمَاءِ وَاحِدِيَّتِهِ وَتَجَلَّى عَلَى العَالَمِينَ بِهِم مِن أَزلِيَّتِهِ بِنُقطَةِ مَشِيَّتِهِ لِيُعرَف كُلُّ شَيءٍ بِأَنَّهُ هُوَ شَجرَةُ الحَقِيقَةِ الّتي هِيَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَكُلُّ شَيءٍ هَالِكٌ إِلَّا نُورَهُ، یعنی:** سپاس خداوندی را که گنجی پنهان بوده و همچنان است از احدیتش اسماء و صفات را در ابرهای غیب

[1] خداوندا بر کسانی که ایمان آورده‌اند به بیان برکت نازل فرما با عزت و جلال.

واحدیتش قرار داد و از ازلیت خود با نقطهٔ مشیتش بر جهانیان تجلی کرد تا همه چیز بدانند که او شجرهٔ حقیقت است که اوست «در قید ضمیر مؤنث» **خدایی که نباشد جز او** «در قید ضمیر مذکر» **و همه چیز فانی است به جز نور او** ‹سورهٔ کنز، آیات ۴-۱›﴾.

بنابراین ظهور هر دُوْری تخریب معنوی و قیامت معنوی همزمانی از آنچه قبل از آن بوده محسوب می‌شود، و این معنی ﴿**تَخْرُبُ الدُّنْيَا بِزَوَالِهَا وَتَنْتَقِلُ الْعَمَارَةُ إِلَى الْآخِرَةِ، یعنی: دنیا با زوالش خراب می‌شود و ساخت‌وساز به آخرت منتقل می‌شود**﴾[۲] است، زیرا تخریب و تجدید هر تنزیل الهی آخرت آن با آغاز اوّلیت جدیدش است، با این حال این فقط فرایند انکشاف است که اسلام ابدی است - و این فعل است و نه اسم[۳] - و این فرایند اعظم به منظور گسترش در اعماق حقایق الهی از سوی خواص عرفای الهی است، و هر تنزیل الهی با ظهور حقیقت محمّدی در هیکل انسانی - که انسان کامل و نقطه خداست - آغاز می‌شود و این تنزیل را تجسم می‌بخشد، چه اکثریت بشریت آن را بپذیرند یا نپذیرند، و هر چه بخواهد انجام می دهد و هر چه که اراده کند حکم می کند،[۴] پس بفهم!

---

[۲] نقش فصوص از ابن عربی: فصل حکمت الهی در کلمهٔ آدمی.

[۳] یعنی "اسلام" به معنای اسم نبوده و نیست بلکه به معنای فعل بوده و هست، و بر این کلّ ادیان مُنزله حقه اسلام بوده و هستند هرچه دگر اسامی متعلق آنها بوده یا باشد، بنابر این بیان مظهر ظهور اسلام ابدی در فعل می باشد که دُوْر فرقان را نسخ فرموده و کُوْر جدیدی تشکیل داده با احکام و شریعت جدیدی هم در دورهٔ اوّل و هم در دورهٔ دوّم کُوْر فعلی همانطور که پیامبر اکرم ﷺ همین کار را کرد در رابطه با ادیان سامی منزلهٔ حقهٔ ما قبل خود در آخر کُوْر آدمی، پس بر این قائده آنچه که در دنیا هنوز به اسم اسلام موجود است اسلام بوده ولی دیگر نیست و روح محرك حيّ از زمان ظهور کُوْر بیانی تا الآن در آن دیگر نبوده و نیست چون حقیقت معنوی واقع حامل نمی باشد چنانچه در حقائق عالیه فرقان به بیان مبدل گردید و کُوْر انبیاء آدمی به کُوْر بیان تبدیل شد با ظهور نقطهٔ اُولی، و چون این پس آنچه که باطن بوده در قبل در دُوْر فرقانی در بیان ظاهر شده و آنچه که ظاهر بوده به قشر و پوستی زوال بدون بدنه تبدیل شده همینطوری که هر ذی انصافی در این عصر مشاهده می کند، و امروز آنچه که در قبل اسلام بوده الآن موجود می باشد با روح محرك حيّ در حقیقت نور بیان، خواهی مسلمین به اسم در این عصر قبول و استقبال کرده باشند یا خواهی نه، وَهذا الأَمْرُ حَقٌّ عِنْدَ اللهِ رَبِّ العَالَمِينَ.

[۴] عاید منظور اینجا یعنی خداوند متعال که مظهرش انسان کامل است و در ایام ظهورش نقطهٔ الهی میان عالمین می باشد.